ایست بازرسی

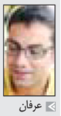

عرفان صفی‌پور

در راستای یک سیستم معیوب آکادمیک

امید حاجی لی، شعری در وصف دلبر خوانده که لامصب از بس این قصیده عمق دارد، آدم گاهی اوقات می‌ماند که چرا اینقدر مردم به حافظ تفال می‌زنند. به بخش‌هایی از این شعر توجه‌بفرمایید:

«اگه من دلبرم، دل تو رو می‌برم، اگه تو دلبری، دل منو می‌بری»

لازم به ذکر است که اینجانب انسان‌های زیادی را می‌شناسم که به امید همین آهنگ و با اصرار روی تکرار مداومش، روز را به شب و شب را به روز منتهی می‌کنند و هر از چندگاهی اگر در خودروی دوست‌شان باشند، با حرکاتی شبیه به حرکات موزون، دریافت خود از عمق شعر مطروحه را نشان می‌دهند. لذا از همین جا، برای تمام جوانان ایران و همین طور امید حاجی لی پسندهای غیور ایرانی، درخواست شفای عاجل و عمر روزافزون داریم.

■ ■ ■

صحبت از شعر و ادب که شد، تصمیم گرفتیم نیم‌نگاهی به اوضاع اسف بار این روزهای شعر ایرانی بیندازیم. برای این کار هم نویسنده‌هایمان را مامور کردیم تا میزگردی تشکیل داده و با توجه به تخصص خودشان، شعر را در نسل چهارم بررسی کنند. یکی از دلایلی که شخصا در امور شعری بچه‌ها دخالت نکردم این بود که نه‌تنها هیچ سررشته‌یی در این زمینه ندارم، لذا کلا با این مقوله ادبی مشکل هم دارم. خب آدمیزاد است و گاهی اوقات ممکن است چیزی را دوست نداشته باشد. من هم از بچگی، حتی همان دوران نوجوانی و بلوغ که بیش از ۹۰ درصد آدم‌ها را به شاعری بالفطره تبدیل می‌کند! به شعر و غزل و قصیده و اینها علاقه‌یی نداشتم. در دوران مدرسه هم با اینکه عاشق ادبیات و انشا بودم، ولی شعر حفظ کردن را کاری بیهوده و احمقانه می‌پنداشتم. خلاصه‌اش اینکه تا به امروز آب ما با شعر توی یک جوی نمی‌رود و از آنجا که فکر می‌کنم در این وادی تنها نیستم و آدم‌های دیگری هم هستند که مثل من، از شعر چیزی سردرنمی آورند و فلسفه لذت‌بخشی‌اش را نمی‌فهمند، پس پیشنهاد می‌کنم حتما پرونده این شماره را بخوانید.

■ ■ ■

از زمانی که اعلام کرده‌اند به خاطر انتخابات، زمان امتحانات یک ماه جلوتر کشیده شده، من تا به حال جوانی را ندیده‌ام که به حال عمه و عموهای مسوولان روزی دو مرتبه دعا نکند! آخر دانش‌آموزی که حق رای ندارد چه گناهی کرده که باید علم و کار و زندگی‌اش را ول کند و تابستانی زودهنگام را تجربه کند. هر چند این فرصت برای خیلی‌ها هم غنیمت است و هر چهار سال یک بار بیشتر اتفاق نمی‌افتد، ولی خب برای استفاده از تعطیلات تابستان، قاعدتا باید دوران امتحانی خوبی را پشت سر گذاشت. سوالی که این روزها، کمترین جایی در دغدغه‌های مسوولان ندارد این است که تغییر ناگهانی زمان امتحان‌ها، چقدر برای دانش‌آموزان و دانشجویان مضر است؟ مثلا اگر استادی طبق برنامه‌ریزی‌ای که از اول ترم داشته، به گونه‌یی تدریس کرده که درسش را تا پایان اردیبهشت یا خرداد دهد و حالا به خاطر تصمیمی ناگهانی باید به کل برنامه درسی‌اش را به هم بریزد، می‌تواند در علم افزایی دانشجو موثر باشد؟ هرچند دانشگاه در ایران به عنوان یک سیستم آکادمیک معیوب که اصلاح آن نیاز به سرمایه‌گذاری هنگفت و مدیریت حرفه‌یی (که اکنون چنین مدیری در کشور یافت نمی‌شود) کمترین تاثیر را در ارتقای فرهنگ و علم جوان‌ها دارد، اما بالاخره باید صرفا برای یک کلاس ظاهری و اعطای یک مدرک نمایشی هم که شده، ظاهر خود را حفظ کرده و از همین هم که هست، پایین‌تر نرود. هرچند که این حرف‌ها، هیچ تاثیری بر ذهن‌های درگیر انتخابات مسوولان ندارد، اما بیانش خالی از لطف نیست. باشد که بعدا آقایان به پیشینه شان که نگاه کردند، یادشان بیاید که چه بلاهایی که سر جوانان نیامده!

■ ■ ■

خبرگزاری مهر گفته که موج جدید بیکاری هم در راه است. چرا؟! چون کم کم دهه هفتادی‌ها هم دارند وارد بازار کار می‌شوند. البته این خبر برای ما خیلی هم شوکه‌کننده نیست. بنده در پاراگراف بالا گفتم که مسوولان یک باره زمان امتحانات را یک ماه جلوتر انداختند. معضل بیکاری که دیگر از این فاجعه‌تر نیست. نسل چهارم به نظر می‌آید که باید با تبعیت از دهه شصتی‌ها بنشیند داخل خانه‌اش و دستش در جیب پدر گرامی باشد و کافه‌اش را برود و سیگارش را بکشد و به آینده تاریکش نگاه کند.

نکته جالب بعدی اعلام نرخ بیکاری است. یک آقایی به اسم حاج اسماعیلی که نماینده کارگران است گفته که نرخ بیکاری برای افراد ۱۵ تا ۲۹ سال، ۳۰ درصد است که بیشتر این آمار را دهه‌شصتی‌ها تشکیل می‌دهند.

در این زمینه هم یک نکته مهم قابل اشاره است. یکی اینکه بر اساس قانون کار در ایران، افراد از ۱۵ سالگی به بالا مشمول قوانین وزارت کار می‌شوند و می‌توانند کارگر باشند. چند وقت پیش، مثلا چند سال پیش، یکی دو تا از گروه‌های حقوق کودکان می‌گفتند که ای وزارت کار، شما باید بچه‌ها را از ۱۸ سالگی برای کار مجاز اعلام کنی. ولی خب وزارت کار که به این سادگی‌ها زیر بار نمی‌رفت. برای همین هم آن یکی دو تا گروه، زیر بار رفتند و موضوع ختم به خیر شد. ولی اگر بر نظر شخصی نگارنده باشد، کار کردن بچه‌ها در ۱۵ سالگی هیچ ایرادی ندارد. حتی من معتقدم نوجوان‌های کم‌سن‌تر هم می‌توانند در اوقات تعطیلی، مثل تابستان‌ها، به جای رفتن به هزاران کلاس آموزشی، بروند سر کار. از نگاه من، به جز ایراد دولت در ایجاد اشتغال که باعث ظهور پدیده‌یی شرم آور به نام بیکاری شده، عدم فرهنگسازی هم مزید بر علت است. جوان‌های امروزی، زبان انگلیسی بلدند. ورزش بلدند، درس بلدند. اما نمی‌توانند کار کنند. چون برای همه مواردی که گفته شد آموزش دیده‌اند جز کار کردن و حالا که به سن قانونی رسیده‌اند، هیچ کدام از این آموزش‌ها در نبود کار، به درد نمی‌خورند. برای مثال، من، وقتی ۱۲-۱۳ سالم بود، تابستان که می‌شد، با وجود اینکه همین کلاس‌های همیشگی را می‌رفتم، سر کار هم می‌رفتم. از ساعت ۹ صبح تا ۹ شب، یکسره، روی پاهایم می‌ایستادم. آن زمان‌ها، توی داروخانه پدرم کار می‌کردم بدون اینکه یک هزارتومانی حقوق بگیرم. پدرم هم می‌دانست که من علاقه‌یی به پیشه‌اش ندارم و راه خودم را خواهم رفت، اما می‌خواست فرهنگ کار کردن و سختی کشیدن را تجربه کنم و من هم دوست داشتم که کار کنم و از همان روزها هم به اینکه به دنبال یک کار پشت میزی بگردم فکر نکردم. حالا درست و غلط این ماجرا با نظر شماست. ولی فکر می‌کنم همه باید در فرهنگسازی کار کردن جوان‌ها شریک باشیم.

erfansafipoor@gmail.com

میزگردی درباره اوضاع و احوال داستان‌نویسی در میان جوانان

مهم‌ترین مشکل ادبیات بی‌فرهنگی

سهیل سراییان

صحبت کردن از ادبیات و مسائل پیرامون آن نظیر آموزش، اوضاع و احوال ناشران، کتاب‌نخوانی جامعه، ممیزی و غیره، از آن مقوله‌هایی است که هرچه درباره‌اش صحبت شود، باز هم کم است. برای همین در آخرین روزهای سال تصمیم گرفتیم که با تعدادی از نویسندگان و صاحبنظران گرد میزی که زیاد هم گرد نیست بنشینیم و از ادبیات و داستان و مسائل پیرامونش صحبت کنیم. کاوه فولادی‌نسب (نویسنده، مترجم و منتقد ادبی) برای برگزاری این میزگرد از محمود حسینی‌زاد (نویسنده و مترجم)، دکتر محمدعلی مرادی (دانش‌آموخته فلسفه در آلمان)، محمدحسن شهسواری (نویسنده و مدرس داستان‌نویسی) و جواد ماه‌زاده (نویسنده و روزنامه‌نگار) دعوت کرد. این نشست صبح روز یازدهم اسفند در دفتر روزنامه برگزار شد.

■ ممیزی‌ها چه اندازه در کار نویسنده‌ها دخالت دارند؟

کاوه فولادی‌نسب | وقتی می‌خواهیم درباره ادبیات و داستان صحبت کنیم، به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین مسائل ممیزی است؛ ماجرایی که به نسل‌های مختلف نویسنده‌های ایرانی تحمیل شده و هیچ‌وقت هم تمام کنار گذاشته نشده؛ گیریم توی دوره‌هایی سختگیرانه‌تر یا سلیقه‌یی‌تر بوده و توی دوره‌هایی دیگر ملایم‌تر، و در نهایت -هرچه باشد- همیشه تاثیرش را روی نویسنده‌ها و جریان‌های ادبی گذاشته است.

محمدحسن شهسواری | الان بیشترین فشار روی کتاب‌اولی‌ها است؛ یعنی نویسنده‌هایی که عموما متولد نیمه‌های دهه ۵۰ و به طور مشخص دهه ۶۰ هستند و من معتقدم بهترین نسل داستان‌نویسی ایران را تشکیل خواهند داد؛ البته با یکسری قیود. این را هم می‌دانم که این پیش‌بینی ممکن است محقق نشود و چند سال دیگر به من بگویند «شهسواری تو توی روزنامه «اعتماد» همچین حرفی زدی، پس چی شد؟» برای همین می‌گویم با یکسری قیود. عوامل درونی و بیرونی زیادی وجود دارد که می‌تواند جلوی تحقق پیش‌بینی من را بگیرد. یکی از این عوامل درونی، خصلت جمعی این نسل جدید است: این بچه‌ها در هر اتفاقی یا مساله‌یی دنبال سهم خودشان می‌گردند و خیلی زود و تقریبا به هر روشی می‌خواهند به آن برسند. خصلت نسلی است دیگر. بچه‌های پیک جمعیتی هستند و امکانات -از مدرسه و دانشگاه بگیر تا شیرخشک و غیره- همیشه برایشان کم بوده. یکی از موانعی که می‌تواند جلوی تحقق پیش‌بینی من را بگیرد، این است که این بچه‌ها گاهی به‌شدت دست به تخریب هم می‌زنند. این داستان در نسل من هم بوده؛ خیلی از ما هم حتی ممکن بود چشم دیدن همدیگر را نداشته باشیم، اما همیشه قواعدی وجود داشت. ما می‌دانستیم که براهنی و گلشیری در خیلی از مسائل حتی غیرادبی با هم اختلاف دارند، اما به محض اینکه منافع صنفی پیش می‌آمد، کنار هم قرار می‌گرفتند. آنها می‌توانستند آن نامه معروف ۱۳۴ نویسنده را بنویسند، اما حالا ۳۴ تا نویسنده را نمی‌شود دور هم جمع کرد. اگر عواملی از این دست جلوی کار جوان‌ترها را نگیرد، این نسل بهترین نسل داستان‌نویسی در ایران خواهد بود. عامل دیگری که می‌تواند جلوی بالندگی این نسل را بگیرد، همین موضوع بحث ما است، یعنی ممیزی. الان بیشترین فشار روی کتاب‌اولی‌ها است؛ دلیلش هم این است که کسی که کتابی منتشر کرده و مخاطب پیدا کرده و معروف شده، حذف کردنش خیلی سخت‌تر از کسی است که هنوز کتابی چاپ نکرده و مشهور نشده. وقتی نسلی شکل گرفت، دیگر کنار گذاشتن یا حذفش کار سختی خواهد بود. به همین نسبت به ناشرانی هم که کار کتاب‌اولی‌ها را منتشر می‌کنند، فشار بیشتری وارد می‌شود و حتی جلوی فعالیت‌شان گرفته می‌شود. اینکه یک ناشر خطر کند و روی یک نویسنده تازه‌کار سرمایه‌گذاری کند، به‌خودی‌خود کار بزرگ، دشوار و پرخطری است و تازه در مرحله بعد نوبت به ممیزی‌ها می‌رسد.

محمود حسینی‌زاد | ما اصولا ادبیات لندوکی داریم. اگر برویم دوره قاجار را هم کامل بخوانیم و بررسی کنیم و به اثری برسیم که ببینیم می‌شود داستان کوتاه یا چیزی شبیه آن دانستش و آن را منشا ادبیات امروز بدانیم، بازهم ادبیاتی ۸۰، ۹۰ساله خواهیم داشت که تازه ۸۰، ۹۰ساله‌یی است کم‌جان و هیچ‌وقت آنچنان پربار نبوده. هیچ دوره‌یی را نمی‌توانیم پیدا کنیم که ۱۰ تا نویسنده بزرگ داشته باشیم. این هم هست که این ادبیات لاغر در آن دوره طلایی دهه ۵۰ به جایی رسید که می‌توانست پا بگیرد؛ دوره‌یی که نویسنده‌ها فرم و اتحادیه پیدا کردند و کار خوب خلق کردند. بعد انقلاب شد و همه پرت‌وپلا شدند؛ خیلی‌ها رفتند، خیلی‌ها خانه‌نشین شدند، خیلی‌ها کار نکردند. خلأ شد. این خلأ دو عارضه داشت: یکی اینکه ارتباط بین دو نسل را از بین برد و یکی هم اینکه اصلا ادبیاتی تولید نشد. بعد رسیدیم به جنگ و تب‌وتاب اقتصادی و بعد از جنگ هم دوران سازندگی. ناشران هم شروع به کار کردند، اما دیگر نویسنده نداشتیم. در چند سال اول انقلاب، مردم به‌شدت کتاب می‌خواندند، آثار نویسنده‌هایی مثل دولت‌آبادی یا ویکتور هوگو یا رومن رولان دست‌به‌دست می‌شد. بعد ناشرها کمی پول دست‌شان آمد و گفتند کار جدیدی بکنند و رفتند سراغ جوان‌ترها. اگر دقت کنید می‌بینید ژورنالیست‌هایی که وارد عرصه نویسندگی شدند، چون با ناشرها سروکار داشتند و می‌دانستند باید چه کارهایی انجام دهند و از چه مسیرهایی بروند، به‌راحتی وارد عرصه شدند. خب حالا این نسل جوانی که وارد این نویسندگی می‌شود، فاقد یک مساله بسیار مهم به نام آموزش است؛ نسلی است که در واقع چندسالی است رابطه‌اش با ادبیات پویا قطع شده و دانسته‌هاش محدود به ترجمه‌های ناقص و خواندن کتاب‌هایی است که معلم‌هایش گفته‌اند (آدم‌های بزرگی‌اند!). اینها همان کتاب‌اولی‌ها هستند که نیاز گذشته‌شان را برآورده نکرده‌اند و درست‌وحسابی نمی‌دانند که باید چه کاری انجام دهند. ناشرها هم که می‌خواهند کارشان بچرخد... ژورنالیست‌ها هم که همه نسل جوان! گفتم ترجمه و ادامه بدهم که یک دلیل دیگر برای این وضع ادبیات به نظر من مترجم، ترجمه کتاب‌های غربی به بدترین شکل است. امروز چهره‌هایی از غرب در ایران معروف شده‌اند که هیچ دلیلی برای شهرت‌شان وجود ندارد؛ مثلا در فلسفه، من نمی‌فهمم که چرا هایدگر باید این‌همه در ایران معروف باشد. برای خود آلمانی‌ها هم این یک سوال است. بی‌دلیل یک نفر را بزرگ می‌کنیم و بقیه را دور آن جمع می‌کنیم. همه این دلایل و مسائل کنار هم قرار گرفتند تا موجی درست شود به نام کتاب‌اولی‌ها. من فکر نمی‌کنم سیستم ممیزی اینقدر حساس باشد که گروه‌بندی خاصی برای کتاب‌ها در نظر بگیرد و بگوید مثلا جلوی کتاب اولی‌ها را بگیریم. به نظر من یکی از اشتباهات بزرگ به گردن ناشرهاست که بدون فیلتر همین‌طور کتاب چاپ کردند. مساله دیگر هم به خود این بچه‌ها برمی گردد که به‌خاطر جوانی‌شان بعضی کارها را مرتکب می‌شوند. اتفاق‌هایی را که در شبکه‌های اجتماعی می‌افتد نگاه کنید. خود این بچه‌ها هم برای خودشان فیلتری قائل نمی‌شوند. هر جوانی می‌خواهد زودتر یک کتابش چاپ شود. چرا؟ انگار بلندپروازی‌های ادبی تبدیل شده به لایک زدن‌های فیس‌بوکی! و خب طبیعی است که در چنین شرایطی، اوضاع همینی می‌شود که شده.

> محمود حسینی‌زاد | ما اصولا ادبیات لندوکی داریم. اگر برویم دوره قاجار را هم کامل بخوانیم و بررسی کنیم و به اثری برسیم که ببینیم می‌شود داستان کوتاه یا چیزی شبیه آن دانستش و آن را منشا ادبیات امروز بدانیم، بازهم ادبیاتی ۸۰، ۹۰ساله خواهیم داشت که تازه ۸۰، ۹۰ساله‌یی است کم‌جان و هیچ‌وقت آنچنان پربار نبوده. هیچ دوره‌یی را نمی‌توانیم پیدا کنیم که ۱۰ تا نویسنده بزرگ داشته باشیم

محمدعلی مرادی | وقتی می‌خواهیم درباره هنر و ادبیات امروز ایران حرف بزنیم، نمی‌توانیم اعتراف نکنیم که کیفیت‌ها پایین آمده است. من چند سالی است که کتاب‌های کلاسیک درس می‌دهم. معتقدم کلاسیک‌ها باید خوانده شوند تا نویسنده‌های جدید خوب به وجود بیایند. شما نمی‌توانی دلوز را بخوانی اما منطق صوری بلد نباشی. به ادبیات‌مان نگاه کنید. این نقد به نسل‌های گذشته هم وارد است. گلشیری بعد از شازده احتجاب رمان خوب دیگری ننوشت. عباس معروفی هم بعد از سمفونی مردگان رمان خوبی ندارد. چرا؟ چون وقتی کسی معروف می‌شود، دیگر آموزش نمی‌بیند. دیگر تلاش نمی‌کند چیز جدیدی یاد بگیرد. در شعر هم همین‌طور است. الان نسلی آمده که نه کتاب‌های کلاسیک غربی را می‌خواند و نه کتاب‌های کلاسیک ایرانی را. این مشکلی است که در هنرهای دیگر ما هم دیده می‌شود. این‌طوری هیچ ساختاری شکل نمی‌گیرد و ادبیات خلق نمی‌شود. «من» متمرکزی وجود ندارد. این مساله مهمی است. همه دنبال روابط هستند و این روند با به وجود آمدن شبکه‌های اجتماعی تشدید هم شده. این هم بماند که در شبکه‌های اجتماعی اصلا دوستی‌ای وجود ندارد، یک خیال دوستی است. ما باید معیارهایی داشته باشیم که بر اساس رفاقت نباشد. من هیچ‌وقت برای کلاس‌هام پول تقاضا نمی‌کنم، دادند دادند، ندادند ندادند. چون معتقدم ما باید یک معیار رفتاری را شکل بدهیم و به‌عبارتی یک مرجعیت فرهنگی درست کنیم. به نظر من ژورنالیست‌های ایرانی باید محافل روشنفکری را نقد کنند. همین موسسه‌هایی را که تازگی‌ها راه افتاده‌اند، نگاه کنید. اینها هیچ معیار علمی ندارند. مبنایشان رفیق‌بازی است. پشتوانه علمی ندارند. اینها چون با هم رفیق هستند، می‌خواهند برای خودشان آدم جمع کنند. خب این‌طوری ادبیاتی شکل نمی‌گیرد، فلسفه‌یی پدید نمی‌آید. این‌طوری تمدن و اجتماع از بین می‌روند. نسل‌های گذشته را هم باید نقد کنیم. ما هنوز نتوانسته‌ایم ادبیات گلشیری یا مثلا براهنی را مورد نقد قرار بدهیم و ایرادهایشان را بررسی کنیم. متاسفانه حیات ایران افتاده دست ژورنالیست‌ها. ژورنالیست باید جای خودش را بداند و وارد هر عرصه‌یی نشود. الان متفکران ما شده‌اند ژورنالیست‌ها؛ شاید چون حزب نداریم. ادبیات‌مان در حال نابودی است. این سلطه شبکه‌های اجتماعی هم که باعث بیسوادی بیشتر آدم‌ها می‌شود. ببینید ناشرهای بزرگ دنیا خودشان معیار هستند. چون خودشان خیلی اهل مطالعه و کتاب بوده‌اند. در هیچ‌جای دنیا ناشرها دنبال بازار نیستند، می‌خواهند ادبیات را احیا کنند. هیچ‌جای دنیا هم دولت‌ها کاری نمی‌کنند. ما نباید همه‌چیز را از دولت بخواهیم، اصلا هیچ چیز را نباید از دولت بخواهیم. باید محافلی را تشکیل دهیم و از این طریق ادبیات را درست کنیم. آموزش نباید پولی باشد، کجای دنیا را می‌بینید که آموزش این‌طور پولی باشد. به نظر من سانسور مساله امروز ما نیست، بیشتر سلطه سرمایه، سرمایه هم به آن معنا نه، بیشتر سلطه پول است که این اتفاق‌ها را رقم زده. به نظر من راه‌حل درست این است که محافل کتابخوانی راه بیندازیم. خیلی از نویسنده‌های ما کتاب نمی‌خوانند؛ کتاب می‌نویسند، اما کتاب نمی‌خوانند. بازهم می‌گویم باید به کیفیت فکر کنیم، باید معیار داشته باشیم، باید اخلاق حرفه‌یی داشته باشیم. اخلاق حرفه‌یی پول نیست، کیفیت است. آدم اگر حرفه‌یی باشد به استاندارد کارش فکر می‌کند، نه به بازار... و باید کم‌کم شروع کنیم به شکل دادن مرجعیتی ادبی. مرجعیتی که تکوینی شکل می‌گیرد، بسیار تاثیرگذارتر است، و هم فرم دارد و هم آموزش.

جواد ماه‌زاده | این بحث‌ها به نظر ایده‌آلیستی می‌آید. خیلی خوب است که سانسور نباشد، رفیق‌بازی‌ها از بین برود، مرجعیتی ادبی شکل بگیرد، ژورنالیست کار خودش را بکند و غیره. اما واقعیت این است که در جامعه ما هیچ‌چیز سر جای خودش نیست. ما با یک فرهنگ از هم گسیخته روبه‌روییم و سال‌هاست که دچار فقدان هویت و من فردی هستیم. پس نمی‌توانیم به این راحتی درباره آموزش حرف بزنیم یا بگوییم کار فلان ناشر غلط است. اگر ناشری رفیق‌بازی می‌کند، به‌خاطر ضعف اقتصادی‌اش است. ناشر اگر نگران درآمدزایی و چرخیدن چرخ اقتصادی موسسه‌اش نباشد، به فکر مرجعیت فرهنگی هم می‌افتد. ناشر ایرانی فقط می‌تواند به این فکر کند که چه کتابی چاپ کند تا بقایش به خطر نیفتد. در چنین ساختاری نمی‌شود به‌راحتی باید و نباید تعیین کرد. در سال‌های اخیر جریان‌های ادبی ایران با دو اتفاق روبه‌رو شدند: یکی سال ۷۶ و یکی هم سال ۸۴. در سال ۷۶ اوضاع و احوال کتاب و ادبیات در ایران تغییر کرد. در ۸۴ هم تغییری دیگری صورت گرفت. هرکدام از این دو دوره هم ضعف‌ها و قوت‌هایی داشته. ادبیات ایران مادامی که نتواند نهادهایی را برای خودش شکل بدهد، تصمیم‌گیرنده نخواهد بود. همه مشکلات را نباید به گردن دولت بیندازیم. باید به مشکلات بزرگ‌تری که درگیرشان هستیم، فکر کنیم. به‌هرحال همیشه جا برای توجیه کردن هست. آنچه در واقعیت وجود دارد، این است که معیار امروز ما دسته‌بندی خودی و غیرخودی است و این بسیار خطرناک است. چرا ما نمی‌توانیم همدیگر را برابر ببینیم و حقوق شهروندی یکسانی را برای یکدیگر در نظر بگیریم؟ همه‌مان فکر می‌کنیم درست می‌گوییم و فقط هم خودمان هستیم که درست فکر می‌کنیم. هرکسی برای خودش مرجعیتی ادبی قایل است و برای همین هم به خودش حق می‌دهد دیگران را حذف کند.

کاوه فولادی‌نسب | به نظر می‌رسد باید این بحث‌ها را از هم تفکیک کنیم تا بتوانیم به برداشت بهتری برسیم. یک طرف ناشرها هستند. حقیقت امر این است که ما چرخه نشر معیوبی داریم؛ مثل خیلی چیزهای دیگرمان. این درست که ناشرهای باکیفیت می‌توانند در شکل‌گیری ادبیات باکیفیت نقش پررنگ و تاثیرگذاری داشته باشند، اما وقتی ناشری برگشت مالی درستی ندارد یا خواسته‌های منطقی مالی‌اش تامین نمی‌شود، نمی‌شود هم به این راحتی ازش ایراد گرفت که چرا ادیتورهای مختلف برای سرویس‌های مختلف نداری یا حرف‌های دیگری از این دست. مساله دیگر، ممیزی است. آقای شهسواری به نکته‌های مهمی اشاره کردند و من می‌خواهم تنها این نکته را اضافه کنم که یکی از دلایل بحران مخاطب در ادبیات داستانی ما می‌تواند هم این باشد که خیلی از موضوع‌ها و درونمایه‌ها برایش ممنوع است؛ مثلا کسی نمی‌تواند درباره عشق یا روابط عاشقانه بنویسد. مخاطب هم که نیازش را نمی‌تواند فراموش کند. جالب اینجاست البته که خیلی از این موضوع‌هایی که در ادبیات خط قرمز تعریف شده‌اند، در هنرهای دیگر -مثلا سینما- خط قرمز نیستند. همین زندگی خصوصی اگر فیلم نبود، اگر رمان بود، حتما غیرقابل چاپ اعلام می‌شد. اما فیلمش مدت‌ها روی پرده سینماهای پایتخت بود. اینجا در واقع سیاستگذاری‌ها و ممیزی است که دارد به سینما اجازه می‌دهد توفیق بیشتری در جذب مخاطب داشته باشد. یکی هم همان مساله فقر فرهنگی نویسنده‌هاست که البته پدیده‌یی کمدی/تراژیک است.

محمدعلی مرادی | ناشر باید دانش مدیریت نشر داشته باشد، اگر ناشر مجهز باشد به این علم، می‌تواند خوب و باکیفیت کارهایش را پیش ببرد. یکی دیگر از مشکلات ادبیات ما هم برمی گردد به کانون نویسندگان. آنها دنبال نوبل گرفتن بودند، نه ادبیات. من خیلی‌هاشان را از نزدیک می‌شناسم، به‌فکر تشکیل نهاد و بنیادی نبودند.

■ ناشرها چه نقشی در شکل دادن به ادبیات دارند؟

کاوه فولادی‌نسب | همان‌طور که پیش‌تر هم گفتم، به نظر می‌رسد که در چرخه معیوب صنعت نشر ایران، حرفه‌یی شدن -با تعریف‌ها و استانداردهای جهانی- برای ناشرها بسیار سخت و حتی غیرممکن باشد؛ مثلا اینکه ناشری برای هر سرویس‌اش جمعی از کارشناسان حرفه‌یی را در اختیار بگیرد یا برای ارتقای کیفیت شکلی آثارش سراغ گرافیست‌های خبره برود یا هر کار دیگری از این‌دست. همه‌مان می‌دانیم که بعضی ناشرها دارند در این جهت حرکت می‌کنند و البته تعدادشان هنوز به انگشت‌های یک دست هم نرسیده. اینجا این سوال پیش می‌آید که اصلا چنین پتانسیلی در صنعت نشر ایران وجود دارد؟

محمدحسن شهسواری | اگر بخش خصوصی به معنای واقعی شکل بگیرد، ناشرها چاره دیگری ندارند. امروز ناشرها از دخالت‌های بیرونی‌ای مثل کاغذ سوبسیددار یا همراهی ژورنالیست‌ها استفاده می‌کنند، نه از همکاری آدم‌های متخصص در زمینه‌های مختلف. اگر آن دخالت‌های بیرونی نباشند، ناشرها ناگزیر می‌شوند بروند سراغ متخصص‌ها. می‌خواهم این‌طوری بگویم که وجود بعضی نهادها باعث می‌شود ناشرها رشد نکنند و در جهت درستی قرار نگیرند. اما اگر ناشری به این نتیجه برسد که فقط بر اساس کیفیت کتاب‌هایش می‌تواند به پول برسد، چند تا اتفاق می‌افتد. اول اینکه دیگر هر کتابی را چاپ نمی‌کند، دوم اینکه در زمینه‌های مختلف از همکاری متخصصان استفاده می‌کند؛ از طرح جلد تا محتوا.

جواد ماه‌زاده | مساله کپی‌رایت هم هست. امروز ایران مثل یک جزیره است که کپی‌رایت را رعایت نمی‌کند. اما اگر مجبور شویم کپی‌رایت را بپذیریم، شرایط سخت‌تر می‌شود و بیشترین فشار این سختی هم به ناشرها وارد می‌شود.

محمود حسینی‌زاد | من نزدیک ۱۰، ۱۵ سال هیچ‌گونه فعالیتی در زمینه نوشتن انجام نمی‌دادم. بعد حدود سال ۸۰ بود که شروع به کار کردم. همان‌موقع‌ها روزنامه انتخاب مصاحبه‌یی با من انجام داد. از من پرسیدند «چرا کار نمی‌کنی؟» گفتم «چون حوصله چایی خوردن با ناشرها را ندارم.» همین جمله شد تیتر آن مصاحبه. آن‌موقع هم همین‌طوری بود. باید ساعت‌ها پیش ناشر می‌نشستی و رابطه من بمیرم تو بمیری برقرار می‌کردی. اینکه گفتم حوصله چایی خوردن با ناشرها را ندارم، یک دلیل دیگر هم داشت: من ضربه‌های زیادی از ناشرها خورده‌ام. ناشری هست که بعد از ۳۰ سال هنوز کتاب من را به نام چاپ اول تجدید چاپ می‌کند. یکی دیگر از کتاب‌هایم را خودم پیگیری می‌کردم. قرار بود چاپ سوم شود. ناشر جدید می‌گفت ناشر قبلی هنوز توی انبار از کتاب دارد. چندبار زنگ زدم به پخش‌کننده. می‌گفت ۱۰۰ تا دارم. یک بار خودم ۱۵ نسخه خریدم، از خود پخش‌کننده. باز زنگ زدم گفت ۱۰۰ تا داریم!! یکی از مشکلات ما بعضی از ناشرها هستند که کاسب‌اند!

جواد ماه‌زاده | و این چرخه‌یی است که مدام خودش را باز تولید می‌کند.

محمود حسینی‌زاد | در خارج از کشور چاپ کتاب اول بسیار کار سختی است، اما در ایران شرایط متفاوت است. من عامل این مشکلات خودمان را فرهنگ می‌دانم. همیشه هم گفته‌ام تنها روشنفکری که قبولش دارم ابراهیم گلستان است، بقیه افراد فقط در یک حوزه فعالیت کرده‌اند و خواسته‌اند که از همین راه جهانی شوند، اما گلستان از جهان هنر و ادبیات مطلع بوده و سررشته داشته. ما باید فرهنگ‌سازی کنیم. باید این حلقه بی‌فرهنگی را بشکنیم. ایراد کار اینجاست که بلندپروازی از بین رفته. در سینما و بعضا تئاتر آشنا شدن با جامعه بین‌المللی کمک کرده تا آن دو رشته کمی بیشتر جان بگیرند و کمی بیشتر به افق‌های دور نگاه کنند. ادبیات افقش شده محفل دوستان! باید راهی پیدا کنیم تا بتوانیم سطح فرهنگ را بالا بیاوریم. باید بپذیریم ضعف فرهنگی داریم و بعد به فکر برطرف کردنش باشیم.

محمدعلی مرادی | اصلا نویسنده باید جاه‌طلب‌تر باشد. من به همه می‌گویم فکر نکنید فقط چاپ شدن کتاب‌تان مهم است، مهم این است که روزی بشوید مثل جویس یا فلان رمان‌نویس بین‌المللی؛ یعنی بتوانید اثری با آن شایستگی‌ها خلق کنید. برای این کار نویسنده نیاز به یک عرق‌ریزان روحی دارد. شازده احتجاب گلشیری پیروزی کوچکی بود برای شکست بزرگش، سمفونی مردگان هم برای عباس معروفی همین‌طور بود. ما باید نسلی را پرورش بدهیم که جاه‌طلب باشد، خیلی جاه‌طلب، یعنی بهش بگوییم باید بتوانی کتابی بنویسی در حد کانت، اما توی سنت خودمان. به نظرم نسل جوان ما این جاه‌طلبی را ندارند. ما داشتیم، می‌خواستیم دنیا را تغییر بدهیم.

کاوه فولادی‌نسب | این هم از همان آسیب‌هایی است که ریشه در واقعیت‌های ملموس دارد. نسلی که داریم درباره‌اش حرف می‌زنیم، تجربه زیسته لاغری دارد، مطالعه‌اش هم کم است، بیشتر هم آثار ترجمه‌شده می‌خواند. ترجمه‌ها هم که معمولا خوب نیست و خودش تبدیل می‌شود به چاقویی که دسته خودش را می‌برد. بعد هم دچار میان‌مایگی است. دلیل این‌همه نانی که بعضی‌ها به هم قرض می‌دهند، فقط رفیق‌بازی نیست، میان‌مایگی است. آدم‌های میان‌مایه با حمایت از هم می‌توانند ضعف‌شان را پنهان کنند.

جواد ماه‌زاده | راهی که نویسنده‌ها دارند این است که از سویی مطالعه کنند، خودسازی کنند و یاد بگیرند و از سویی دیگر حتما بنویسند. در زمانه ما با گسترش اینترنت نشر سنتی و کاغذی دارد کم‌کم اهمیتش را از دست می‌دهد و دیگر مثل سابق حیاتی نیست. ما باید ظرفیتی را ایجاد کنیم که محدود نشویم.

■ جریان آموزش داستان‌نویسی در ایران باید چگونه پیش برود؟

کاوه فولادی‌نسب | یکی از ابزارهایی که می‌تواند در ادبیات جریان‌سازی کند، کارگاه‌های داستان‌نویسی و در معنای عام‌تر امر آموزش است. متاسفانه ادبیات داستانی در فضای دانشگاهی کشور ما جایگاه درست‌وحسابی‌ای ندارد و به همین دلیل امر آموزش منتقل شده به کارگاه‌های خصوصی‌ای که معمولا نویسنده‌ها برگزار می‌کنند. هرازگاهی هم بحث‌هایی درمی‌گیرد درباره مفید یا مضر بودن کارگاه‌ها برای ادبیات داستانی کشور. من تعجب می‌کنم از این بحث‌ها. مگر می‌شود اهمیت آموزش را نفی کرد یا حتی نادیده گرفت؟ بعد هم بحث انتقال تجربه است، که یکی از مهم‌ترین تاثیرهای کارگاه‌های آموزشی است.

محمدحسن شهسواری | هر نویسنده به‌شدت دچار ترس‌هایش است، ترس‌های مختلف ذهنی، روحی و روانی. در ابتدای کار هر نویسنده هم این ترس‌ها به شکل هولناک‌تری خودشان را نشان می‌دهند. من همیشه به دوستان کارگاه رمان می‌گویم «اگر در نوشتن یک فصل مثلا پنج ترس یا نگرانی داری، چهارتاش را بگذار به عهده من.» مثلا ممکن است به شخصیت‌پردازی‌ها فکر کند، به زاویه دید، به زبان، به مضمون، به ریتم، به... و دچار ترس شود؛ همین ترسی که همه ما با آن سروکار داریم. من از بچه‌ها می‌خواهم در نخستین بار نوشتن، فقط به فکر زبان داستان‌شان باشند. معتقدم بقیه مسائل را به تمامی می‌شود در بازنویسی برطرف کرد.

جواد ماه‌زاده | این روزها عنصر قصه در داستان‌های ایرانی دارد کم‌کم فراموش می‌شود و این باعث می‌شود که جذابیت آثار کم شود، خواننده کمتر لذت ببرد و ترجیح بدهد ترجمه بخواند. لذت متن را نمی‌شود نادیده گرفت. کارگاه‌ها روی این مقوله خیلی تاثیرگذارند؛ اینکه بیشتر به سمت فرم حرکت می‌کنند یا محتوا. به‌هرحال چیزی که ما تحویل مخاطب می‌دهیم، خیلی مهم است که جذبش کند. فعلا که به نظر می‌رسد ما ناموفق بوده‌ایم و مردم بیشتر سراغ ترجمه می‌روند.

محمدعلی مرادی | یک رمان ایرانی‌ای در آلمان چاپ شد که گلشیری خیلی با آن مخالف بود: بامداد خمار. این رمان آنجا بارها تجدید چاپ شد. یک رمان خطی ساده هم هست. یک‌جور روایت تاریخی هم توی خودش دارد. در غرب هنوز مردم رمان خطی می‌خوانند، همه که جویس نمی‌خوانند. روی فرم اثر هنری باید کار کرد، اما ادبیات که فقط تکنیک نیست. باید روی مسائل مختلف کار و پژوهش کرد تا از دل این مطالعات فرم مناسب بیرون بیاید.

محمود حسینی‌زاد | این حرف درستی است که یکی از ایرادهای ادبیات ما فقدان روایت است. انگار اگر کسی روایت کند و خودش را درگیر ذهنیات بازیگرهای داستانش نکند، دارد کار بدی انجام می‌دهد! علتش هم ناآشنایی نویسنده‌ها با این مقوله است. متاسفانه مترجم‌های ما هم بچه‌ها را با ادبیات جدید آشنا نکرده‌اند. از طرف دیگر یک نویسنده باید از تمام حوزه‌ها آگاهی داشته باشد. مگر می‌شود بدون شناخت از ادبیات قدیم و جدید و سینما و تئاتر و نقاشی و موسیقی و سیاست نویسنده شد؟ مگر می‌شود در محیط ادبی بسته‌یی مثل ایران بدون دانستن زبان خارجی و خواندن آثار زیاد و ترجمه‌نشده، نویسنده شد؟ در اینجا می‌شود البته و نتیجه‌اش هم همین است. کاری که ما باید بکنیم -منظورم کاری است که کلاس‌های ادبی و نویسندگی می‌توانند بکنند، یا کاری که محافل ادبی می‌توانند بکنند- این است: باید چندوجهی بودن هنر را به بچه‌ها آموزش دهیم، باید دست این بچه‌ها را باز بگذاریم و راهنمایی‌شان کنیم که با حوزه‌های مختلف آشنا شوند. تنها در این صورت است که می‌توانیم به آینده ادبیات ایران امیدوار باشیم.

> محمدحسن شهسواری | الان بیشترین فشار روی کتاب‌اولی‌ها است؛ یعنی نویسنده‌هایی که عموما متولد نیمه‌های دهه ۵۰ و به طور مشخص دهه ۶۰ هستند و من معتقدم بهترین نسل داستان‌نویسی ایران را تشکیل خواهند داد؛ البته با یکسری قیود. این را هم می‌دانم که این پیش‌بینی ممکن است محقق نشود و چند سال دیگر به من بگویند «شهسواری تو توی روزنامه «اعتماد» همچین حرفی زدی، پس چی شد؟»